

ناکامی تحقق حقوق شهروندی در پهلوی دوم و تأثیر آن در شکل‌گیری انقلاب اسلامی

ریحانه نورمحمدی^{۱*}

حسین فرزانه‌پور^۲

سمیه حمیدی^۳

چکیده

هدف: مفهوم شهروندی اولین بار با ورود گفتمان مشروطه در ساحت سیاسی از سوی منورالفکران قاجار وارد ادبیات سیاسی ایران گردید. اما به دلیل نبود زیرساخت‌های لازم و مؤلفه‌های ملت‌سازی این امر با شکست مشروطه از میان رفت. از آنجایی که مفهوم حقوق شهروندی از عوامل مؤثر در ساخت دولت-ملت است و همچنین توجه به حقوق ملت از ارکان حکومت مبتنی بر دموکراسی است؛ این مفهوم بر توسعه سیاسی و توزیع برابر منابع اثر مستقیم دارد.

روش‌شناسی پژوهش: نوشتار حاضر بر مبنای نظریه برایان ترنر برای فهم شهروندی و حقوق شهروندی در عصر پهلوی دوم کوشیده است تا با بهره‌گیری از اسناد و منابع کتابخانه‌ای و روش توصیفی-تحلیلی با بررسی موانع تحقق امر حقوق شهروندی در این دوره درصدد پاسخ به این سؤال است، که چگونه نادیده گرفتن حقوق شهروندی به شکل‌گیری انقلاب اسلامی منتج شد؟

یافته‌ها: یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که علی‌رغم تلاش برای نوسازی و دگرگونی در ساختار اجتماعی ایران، تحولات چشمگیری در حوزه تحقق شهروندی در دوره پهلوی دوم در ابعاد مورد بررسی نظریه ترنر صورت نگرفته است.

نتیجه‌گیری: دستاورد پژوهش بدین قرار است که به دلیل عدم توجه به حقوق سیاسی-اقتصادی، نابرابری در تخصیص منابع، شخصی شدن قدرت و در نهایت ناکارآمد بودن اعلامیه حقوق بشر کارتر و اجرای ناقص آن در ایران از موانع تحقق حقوق شهروندی بوده است.

کلیدواژه‌ها: ایران، پهلوی دوم، حقوق شهروندی، برایان ترنر، انقلاب اسلامی.

Email: reyhaneh.nourmohammadi@gmail.com

۱- دانشجوی کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه بیرجند (نویسنده مسئول)

Email: hfarzanepour@birjand.ac.ir

۲- دانشیار گروه علوم سیاسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه بیرجند

Email: somaye.hamidi@birjand.ac.ir

۳- دانشیار گروه علوم سیاسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه بیرجند

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۳/۳۰

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۸/۰۹

مقدمه

شهروندی مسئولیت‌های متقابل فردی و اجتماعی شهروندان و دولت در برابر یکدیگر تعریف می‌شود. همچنین حقوق شهروندی نیز مجموعه‌ای از حقوق و مسئولیت‌های شهروندان در برابر یکدیگر و دولت در قبال شهروندان است. حقوق شهروندی با وقوع انقلاب مشروطه به ادبیات سیاسی وارد گردید. با ورود این مفهوم انتظار می‌رفت که توسعه در تمامی ابعاد خود گسترش و حقوق شهروندی عینیت یابد. اما به دلیل آن که انقلاب مشروطه در بستر ضعیف حاکمیت مرکزی، توده‌ی مردم، نخبگان سیاسی، ناآگاهی جامعه رخ داد در نهایت منتج به تحقق حقوق شهروندی نگردید. همچنین در پی قدرت گرفتن رضاشاه با وجود تلاش وی در ساخت دولت مدرن در ایجاد ارتش یکپارچه و رشد بوروکراسی اما در نهایت گسترش استبداد و همچنین سرکوب گروه‌ها و اقلیت‌های قومی، زبانی و ایلاتی؛ به حقوق شهروندی توجهی کافی نشد.

در طی سال‌های حکومت محمدرضاشاه؛ تلاش وی در جهت احقاق حقوق شهروندی در قالب توسعه فرهنگی و اقتصادی بود. اما وقوع رخداد‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی همچون ماهیت رانتیر بودن دولت، تضعیف جامعه مدنی، سیاست تک حزبی و عدم اجازه فعالیت احزاب منجر به بسته شدن فضای سیاسی گشت و به گسترش اعتراضات اجتماعی و حرکت‌های انقلابی منجر شد. اما در بستر حوادث رخ داده در دوران حکومت پهلوی دوم، مجموعه عواملی را می‌توان در این نوشتار ارزیابی نمود که در پی وقوع آن و سلسله رخداد‌های سیاسی داخلی و خارجی و اثرگذاری آنها برهم نهائیتاً حقوق شهروندی و تحقق آن را متوقف ساخت.

یکی از این عوامل روی کارآمدن کارتر و تغییر سیاست خارجی آمریکا در قبال ایران بود. او که برخلاف رؤسای سابق جمهور آمریکا در پی حمایت از صلح و ثبات بود و بر همین اساس راهبردی را ارائه داد که به دکتترین حقوق بشر معروف شد (پرلاف، ۱۹۹۲: ۳۱۵). این دکتترین دارای دو بُعد سیاسی و نظامی بود. در بُعد سیاسی او به دنبال نمایش احترام به حقوق اولیه انسانی و حفظ کرامت او و حمایت نکردن آشکارا از نظام‌هایی بود که حقوق بشر را زیر پا می‌گذاشتند. در بُعد نظامی نیز او به دنبال تظاهر به عدم فروش سلاح به حکومت‌هایی بود که از پیشینه مناسبی در زمینه رعایت اصول حقوق بشری برخوردار نبودند. کارتر به اندازه‌ای به این مسئله اهمیت می‌داد که مدعی بود حقوق بشر روح سیاست خارجی آمریکاست (اسدی، ۲۰۱۲: ۱۱۵). تا قبل از سال ۱۳۵۵، اختناق حاکم بر فضای سیاسی داخلی ایران بر شدت سرکوب‌ها می‌افزود؛ به طوری که دامنه اعتراضات در میان آحاد جامعه حول محور ایجاد فضای باز سیاسی بود. اما آغاز دوران ریاست جمهوری کارتر با آزادی‌های سیاسی نیروهای اپوزیسیون ایران همراه شد. به دلیل آنکه سیاست حقوق بشر کارتر بر عدم همکاری با رژیم‌های دیکتاتوری استوار بود بر این اساس این حکومت‌ها (که به زعم وی رژیم پهلوی در زمره این رژیم‌ها قرار می‌گرفت) باید فضای سیاسی را برای منتقدین خود فراهم می‌آوردند؛ در نتیجه شاه برای تأمین سیاست‌های توسعه اقتصادی و

نظامی خود و حفظ روابط خود با آمریکا با آزادی زندانیان سیاسی و ایجاد فضای باز سیاسی موافقت نمود. البته ایجاد این فضای باز سیاسی به دلیل جنبه صوری و نمادینش از کارآمدی برخوردار نبود و منجر به شکاف بیشتر میان اپوزیسیون و نظام پهلوی گشت (میلانی، ۲۰۰۸: ۲۰۶).

مسأله نوشتار حاضر واکاوی تأثیر ناکامی سیاست‌های پهلوی دوم در تحقق حقوق شهروندی بر فروپاشی نظام پهلوی است. برای پاسخ به این سؤال این فرضیه مطرح می‌شود که به دلیل عدم توجه به حقوق سیاسی - اقتصادی، نابرابری در تخصیص منابع، شخصی شدن قدرت و در نهایت ناکارآمد بودن اعلامیه حقوق بشر کارتر و اجرای ناقص آن منجر به سقوط پهلوی دوم گردید. در پژوهش حاضر نویسندگان تلاش نمودند تا با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی و بهره‌گیری از منابع کتابخانه‌ای مطالب در چهار بخش دسته‌بندی نمایند: بخش اول در ادبیات پژوهش به تعریف مفاهیم اساسی پژوهش و در بخش دوم به چارچوب نظری در قالب نظریه حقوق شهروندی برابان اس ترنر پرداخته خواهد شد، بخش سوم بررسی ساختار حکومت پهلوی دوم و مسأله شهروندی؛ بخش چهارم موانع تحقق حقوق شهروندی در دوره پهلوی دوم با استفاده از چهار مؤلفه شهروندی، (هویت، اجتماع و منابع) را تحلیل و اثر عدم تحقق آن را در شکل‌گیری انقلاب ایران بررسی می‌نماید؛ بخش آخر نیز به نتیجه‌گیری پژوهش اختصاص خواهد داشت.

پیشینه پژوهش

در ارتباط با مسئله حقوق شهروندی در دوره پهلوی دوم پژوهش‌هایی انجام شده است از جمله: علی فقیه حبیبی (۱۳۹۸) با بررسی تأثیر انقلاب اسلامی بر تحول مفهومی و روندهای عمومی حقوق شهروندی در جامعه ایران بر این باور است که انقلاب اسلامی از دو زاویه بر تحول مفهومی و روندهای حقوق شهروندی تأثیرگذار بوده است. نخست با گسترش سازوکارهای مشارکت مردمی، روندها و حوزه‌های حقوق شهروندی را گسترش داد و دوم، با برجسته شدن نقش مذهب در نظام سیاسی جمهوری اسلامی، مذهب به‌عنوان یک متغیر اساسی مردم سالاری را در بطن تحولات اجتماعی ایران نهادینه کرده است.

مجید توسلی رکن‌آبادی و مختار نوری (۱۳۹۴) از منظری تئوریک و با استفاده از نظریه شهروندی مارشال، شرایط تاریخی عدم امکان شکل‌گیری حقوق شهروندی در گفتمان‌های سیاسی معاصر از عصر قاجار تا دوره جمهوری اسلامی را بررسی نموده‌اند. نویسندگان دلایل عدم امکان شکل‌گیری حقوق شهروندی در گفتمان‌های سیاسی معاصر ایران را به دلیل داشتن فرهنگ سیاسی تبعی و گرایش به اقتدارگرایی می‌دانند که با عدم به رسمیت شناختن حقوق شهروندی در جامعه این مفهوم همچنان به‌عنوان مفهومی ایدئالیستی باقی مانده است.

فریبا اسدی (۱۳۹۱) تلاش نموده است با بررسی سیاست حقوق بشر کارتر، تأثیر آن را بر سقوط پهلوی مورد بررسی قرار دهد. وی با بررسی فضای سیاسی آمریکا قبل از انتخابات و سیاست خارجی کارتر؛ نگاهی

به سیاست خارجی کارتر در قبال ایران و واکنش شاه به انتخابات ریاست جمهوری آمریکا و رویکرد کارتر، شاه و انقلابیون به حقوق بشر داشته‌اند را مورد واکاوی قرار می‌دهد. از نظر نویسنده سیاست حقوق بشر کارتر مستقیماً باعث سقوط شاه و سلسله پهلوی نشده است بلکه این سیاست شرایطی را فراهم آورد تا با بیداری نیروهای مخالف، نهضت انقلاب فراگیر شده و سیاست کارتر برای آمریکا و ایران با شکست و پیروزی انقلاب اسلامی همراه بود.

وجه تمایز این پژوهش با دیگر پژوهش‌ها در این است که این پژوهش برخلاف دیگر پژوهش‌ها که صرفاً به کلیت حقوق شهروندی یا به‌طور مقایسه‌ای در دوره‌های مختلف تاریخی پرداخته‌اند به‌طور ویژه بر نقش حقوق شهروندی در دوره ۳۷ ساله حکومت پهلوی دوم و همچنین به وقوع رخداد‌های منتهی به انقلاب اسلامی پرداخته‌اند؛ بنابراین مقاله حاضر تلاش خواهد کرد، مبتنی بر الگوی حقوق شهروندی ترنر موانع تحقق حقوق شهروندی در دوره پهلوی دوم را مورد کنکاش قرار دهد.

ادبیات پژوهشی

مفهوم شهروندی مشتق شده از واژه شهر و در زبان لاتین معادل کلمه پولیس (به معنی شهر) در زبان یونانی است؛ اما از لحاظ حقوقی شهروند فقط به ساکن شهر گفته نمی‌شود، بلکه فردی شهروند محسوب می‌شود که شرایط لازم را برای مشارکت در اداره امور عمومی در چارچوب قوانین کشور را دارا باشد. شهروند در برابر رعیت به‌کار می‌رود؛ بدین‌گونه که شهروند به اشکال گوناگون در اداره امور جامعه مشارکت داشته حال آن‌که رعیت، فقط از قانون اطاعت می‌کند و آن را تحمل می‌نماید (رسولی، ۲۰۱۴: ۴۴). در تعریفی دیگر شهروندی را می‌توان در برگیرنده‌ی برخی حقوق، وظایف و مسئولیت‌هایی دانست که شامل مفهوم تساوی، برابری، عدالت و استقلال است. مفهوم شهروندی زمانی محقق می‌گردد که موانع فراروی بستر اجرای آن مشخص و از بین برود (عبدالصمدی و همکاران، ۲۰۱۷: ۶۹). از سوی دیگر مفهوم شهروندی بیان‌کننده‌ی رابطه‌ی بین دولت و مردم است؛ در واقع، این مفهوم مسئولیت‌ها و وظایف دولت را در قبال مردم و نیز مسئولیت‌ها و وظایف مردم را در قبال دولت مشخص می‌کند (فتحی و مطلق، ۲۰۱۶: ۶۲). همچنین شهروندی را به‌عنوان یک حق می‌توان تعریف نمود که از سوی جامعه‌ی سیاسی به انسان اعطا می‌گردد، این جامعه‌ی سیاسی می‌تواند شهری، ملی، منطقه‌ای و یا بین‌المللی باشد (حسام، ۲۰۱۳: ۱۱). به‌طور کلی می‌توان گفت که حقوق شهروندی شاکله اصلی دولت‌های مدرن را تشکیل می‌دهد و سایر ویژگی‌های آن با این شاخص ارزیابی می‌شود.

به عقیده بسیاری از صاحب‌نظران حقوق فردی و وظایف فردی دو بال اصلی شهروندی محسوب می‌شوند. به‌طوری‌که شناخت وظایف هر فرد در قبال جامعه یکی از پیش‌نیازهای اصلی جریان شهروندی محسوب می‌شود. به عقیده‌ی ترنر اساساً شهروندی عضوی از یک جامعه‌ی شهری است؛ همان‌گونه که انتظار استفاده از خدمات، تسهیلات و حقوق شهروندی دارد، تعهداتی نیز بر گردن دارد که بایستی انجام

دهد (ترنر، ۲۰۰۶: ۴۲). به بیان دیگر شهروندی به افرادی که در محدوده‌ی جغرافیایی خاص و یا به‌عنوان تبعه در خارج از مرزهای آن کشور زندگی می‌کنند، تلقی می‌گردد. در این تعریف دولت تابعی از شهروندان و مبتنی بر تصمیم‌گیری و خواست آنهاست و بر همین اساس شهروندی جزء اصول و مؤلفه‌های دموکراسی بیان می‌شود (رحمتی، ۲۰۰۵: ۸). به‌طور کلی شهروندی سطح ارتباط با نهادهای جامعه و توانمندی تحلیل امور و مسائل اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی می‌باشد.

برهمن اساس حقوق شهروندی را می‌توان آزادی‌های عمومی یا مجموعه‌ای از حقوق مدنی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی دانست که فرد به‌عنوان تبعه‌ی یک کشور از آن برخوردار و محور تضمین حقوق قانون می‌باشد (قاضی شریعت‌پناهی، ۲۰۱۹: ۱۲۲). این مفهوم توجه ویژه‌ای به برابری و عدالت دارد و در نظریات اجتماعی، سیاسی و حقوقی جایگاه خاصی پیدا کرده است. واژه شهروندی زمانی محقق می‌شود که تمامی افراد یک جامعه از کلیه‌ی حقوق اعم از مدنی، سیاسی و اجتماعی برخوردار باشند و از مواهب زندگی از هر حیث در محیط اجتماعی دسترسی داشته باشند (اکبرنژاد، ۲۰۱۳: ۱۶).

همان‌طور که از تعریف شهروندی و حقوق شهروندی بر می‌آید هر حقی، مستلزم وظایف و تعهداتی می‌باشد. دارا بودن هر حقی نیازمند همراهی حس تعهد و حس مسئولیت برای آن حق هست. مهیا ساختن شرایط و زمینه‌های عینی برای تحقق شهروندی لازم و ضروری اما کافی نیست؛ زیرا برای تحقق کامل شهروندی باید زمینه‌ها و شرایط ذهنی نیز فراهم گردد. شهروندی که بدون آگاهی از برخی حقوق سیاسی، مدنی یا اجتماعی برخوردار شود هیچ‌گاه در مقابل آن احساس تعهد و وظیفه نمی‌کند؛ چون نمی‌داند و آگاهی لازم را ندارد. مسئولیت شهروندی را می‌توان خودآگاهی مردم به حقوق شهروندی و احساس نیاز برای اجرای این حقوق و مشارکت در آن تعریف کرد (نوروزی، ۲۰۰۶: ۱۵).

چارچوب نظری: نظریه حقوق شهروندی ترنر

از میان نظریات شهروندی معروف‌ترین نظریه از سوی تی. اچ مارشال مطرح شده است. در نظریه‌ی مارشال، سه عنصر حقوق مدنی، سیاسی و اجتماعی با یکدیگر مرتبط هستند. او سه دسته حقوق شهروندی را از یکدیگر متمایز می‌کند که با گذشت زمان توسعه یافته‌اند: حقوق سیاسی (مانند حق رأی دادن)، حقوق آزادی مدنی (که از جانب دادگاه‌ها محافظت می‌شوند) و حقوق مشارکت و تأمین عدالت اجتماعی (که در مرکز توجه دولت رفاه قرار گرفته‌اند) (ترنر و ریدن، ۲۰۰۱: ۲۹-۵۹). مارشال حقوق مدنی را برابر با حق انتخاب مسکن، آزادی بیان و عقیده، برخورداری از حقوق قضائی یکسان، حق مالکیت و غیره می‌داند. به‌طور کلی به عقیده مارشال به موقعیتی که به اعضای یک جامعه اعطاء می‌گردد که در آن تمام افراد دارای این موقعیت با یکدیگر برابرند، شهروندی گفته می‌شود.

به عبارت دیگر، چارچوب مارشال در عین حال که در ترسیم انواع مختلف حقوق مفید است، اما بسیاری نیز فرمول مارشال از شهروندی را در چگونگی پیشرفت حقوق نقد کرده‌اند. ایولین ناکانو گلن استدلال

می‌کند که «حقوق اجتماعی قطعاً ضروری است، اما برای برخورداری اساسی مردم از شهروندی کافی نیست»، همچنین شهروندی «مسئله عقلانی است که نیاز به شناسایی سایر اعضای جامعه دارد» (گلن، ۲۰۱۱: ۳-۲). بنابراین مرزهای شهروندی نه تنها فقط توسط مقامات دولتی تعیین می‌شود، بلکه توسط سایر اعضای یک جامعه حفظ می‌شود.

اما ترنر استدلال می‌کند که شهروندی صرفاً گسترش حقوقی نیست که از مبادله حقوق فرهنگی و جمعی یک اقلیت فرهنگی سرزمینی در تعقیب یک دولت-ملت همگن به دست می‌آید. بلکه حقوق شهروندی تکامل یافته و فراگیرتر شده است (ترنر، ۱۹۹۰: ۲۱۷-۱۸۹). به عقیده ترنر، شهروندی بر دسترسی افراد و گروه‌ها به منابع کمیاب در جامعه نظارت دارد. بنابراین در تأکید بر ایده شهروندی، علاوه بر موقعیت حقوقی، نظارت بر دسترسی به منابع کمیاب، اعطای هویت فرهنگی به افراد و گروه‌ها نیز مطرح است، پس در تعریف وی، شهروندی عاملی فعال است (شیانی، ۲۰۰۲: ۱۷). ترنر شهروندی را مجموعه‌ای از حقوق و الزاماتی می‌داند که به افراد در یک جامعه هویت رسمی و قانونی داده و باعث شکل‌گیری نهادهای اجتماعی و قانونی یک جامعه شهری چون نظام قضایی، پارلمان و دولت رفاه شده است. ترنر بر اساس الگوی خود به ۴ منبع اساسی اشاره می‌کند:

الف- شهروندی

ترنر شهروندی را مجموعه‌ای از حقوق و الزامات اجتماعی می‌داند که به افراد هویت رسمی و قانونی می‌دهد و موقعیتی برای شکل دادن به اجتماع فراهم می‌کند (بهرامی و همکاران، ۲۰۱۹: ۳۹).

ب- هویت

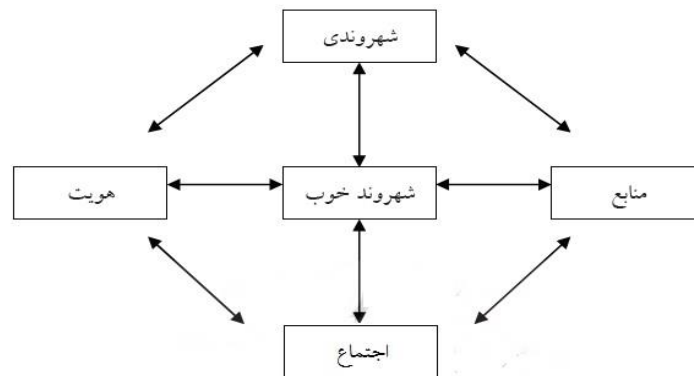
به عقیده ترنر شهروندی با فراهم کردن فرصت حقوقی، به ایجاد نوعی از هویت فرهنگی خاص برای فرد و گروه کمک کرده که می‌توان آن را مفهوم هویت سیاسی برای شهروندان یک جامعه تعریف نمود (فتحی، مختاریپور، ۲۰۱۱: ۱۰۰).

پ- دسترسی به منابع

ترنر علاوه بر ابعاد حقوق اجتماعی، حقوق سیاسی و حقوق مدنی، به ابعاد اقتصادی و فرهنگی شهروندی نیز توجه دارد. بهره‌مندی هر شهروند از این منابع در جامعه باید به نوعی مساوات طلبانه و عدالت‌گونه توسط نظام حاکم برای هر شهروند تقسیم گردد، که این یکی از وظایف دولت و حاکمیت وقت جامعه در برابر شهروندان می‌باشد. به اصطلاح، هر شهروند دارای حقوقی است حقوق اقتصادی مربوط می‌شود به نیازهای اساسی به غذا به سلامتی که باید نظام اجتماعی تمهیداتی را برای آن فراهم کند و حقوق فرهنگی به امکان دسترسی همگانی شهروندان به رفاه و آموزش از سوی دولت مربوط می‌شود و در نهایت، حقوق سیاسی به آزادی‌های متعارف و حق بیان شهروندان توجه می‌کند. باید مجموعه‌ای این حقوق را حقوق اجتماعی نامید که از حقوق انسانی متمایز است، حقوق اجتماعی شامل کسانی می‌شود که عضو دولت و ملت یک جامعه می‌باشند (شریتیان، ۲۰۰۸: ۱۳۲).

ت- اجتماع

ترنر شهروندی اجتماعی، رفاهی و سیاسی را متکی بر شهروندی فرهنگی و ارزش‌های فرهنگی می‌داند. اجتماع از نظر سیاسی به‌طور مشخص همان دولت و ملت یک جامعه است، وقتی افرادی شهروند یک کشور می‌شوند، نه فقط ملزم به رعایت یک سلسله حقوق و الزامات و تعهدات اجتماعی هستند و هویت خاصی را پذیرفته‌اند؛ و به نوعی جامعه‌پذیر شده‌اند؛ بلکه به جماعت سیاسی خاصی وارد شده‌اند که دارای قلمرو جغرافیایی تاریخی و سیاسی مشخص می‌باشند؛ که در قالب احزاب و گروه‌های سیاسی، گروه‌های اقلیت (اعم از دینی، سیاسی و...) می‌توان شهروندی سیاسی و فرهنگ آن را بررسی کرد و حقوق و وظایف‌شان را از این بُعد مورد مطالعه قرار داد (فتحی، مختارپور، ۲۰۱۱: ۱۰۰).



شکل ۱: الگوی جامعه‌شناسی برایان ترنر از شهروندی (منبع: ترنر، ۱۹۹۹: ۲۶۵)

در ادامه تلاش می‌شود با نگاهی به ساختار حکومت پهلوی دوم و بر مبنای ارکان نظریه ترنر یعنی بررسی مؤلفه‌های شهروندی، هویت، اجتماع و منابع، وضعیت حقوق شهروندی در ایران دوره پهلوی دوم مورد بررسی قرار گیرد که بی‌توجهی به این مؤلفه‌ها تا چه اندازه در سقوط پهلوی مؤثر بوده است.

ساختار حکومت پهلوی دوم و مسأله شهروندی

حکومت پهلوی از ابتدای به قدرت رسیدنش نوعی حکومت مشروطه سلطنتی بود که در این نوع حکومت، حاکم یا سلطان به‌صورت دائمی سلطنت می‌کند و قانون اساسی به‌گونه‌ای طرح می‌گردد تا حکومت به‌طور موروثی ادامه یابد که این روند تا پایان عمر دوره پهلوی ادامه یافت. در سال‌های ۱۳۳۲-۱۳۳۰ به دلیل سقوط رضاشاه و شرایط سیاسی-اجتماعی خاصی که بر کشور حاکم بود، مشارکت و رقابت سیاسی در حوزه‌های گوناگون اوج گرفت که اثرات آن در عرصه فعالیت انتخاباتی، پارلمانی و حزبی این دوره به خوبی قابل مشاهده است. تغییر و تحولات پس از سقوط رضاشاه را در بهترین وجه می‌توان در انتخابات

این دوره، به‌ویژه انتخابات مجلس چهاردهم ملاحظه نمود. این انتخابات که اگر چهار مجلس نخستین مشروطه را مستثنی کنیم، می‌توان به دلیل ضعف عوامل اجرایی حکومت وقت یکی از آزادترین انتخابات مجلس تا آن زمان از عمر مشروطه در ایران دانست (زیباکلام، ۲۰۰۱: ۵۹-۵۸ و آبراهامیان، ۲۰۱۸: ۱۶۷). به هر روی با رویداد کودتای ۱۳۳۲ دوران جدیدی در حیات سیاسی ایران آغاز شد. در این دوران مجلس شورای ملی اقتدار نیم بند خود را از دست داد و به یکی از مجاری اعمال قدرت شاه تبدیل گردید. به‌طوری‌که با استفاده از شیوه‌های مختلف مانند بکارگیری نیروهای امنیتی و انتظامی، تعیین و گزینش داوطلبان مورد نظر و حذف نامزدهای مستقل، در جریان انتخابات اعمال نفوذ می‌کرد. مشخصاً از دوره هجدهم مجلس شورای ملی و دوره‌ی دوم مجلس سنا، دخالت‌های شاه در تعیین ترکیب نمایندگان مجلس به‌حدی بود که این مجلس با اعضای یکدست و انتخابی آن خاطره مجلس دوره ششم تا سیزدهم رضاشاهی را در ذهن زنده می‌کردند (آوری، ۱۹۹۲: ۶۳ ایوانف، ۱۹۷۷: ۲۱۴). در دهه‌چهل و پنجاه با محدود شدن فعالیت مجلس، نمایندگان کارایی قانونی لازم را به مرور از دست دادند. بنابراین با تضعیف مجلس از سوی شاه، نهادهای مشارکت قانونی از کار افتادند و جناح مخالف چه در داخل و چه در درون جامعه، قدرت حضور، مشارکت و رقابت در صحنه‌ی سیاسی را از دست داد (دیگار و دیگران، ۱۹۹۹: ۱۸۰). وابستگی ساختار قدرت به حاکم و عدم اتکای آن به رأی مردم، بی‌توجهی به مسأله حقوق شهروندی و عدم چرخش نخبگانی از جمله عوامل ساختار معیوب پهلوی بود. به‌طورکلی، در طول دوران سلطنت محمدرضا شاه، شیوه‌ی حکومتی او براساس اصل اقتدارگرایی و پدرسالاری مبتنی بر سلسله مراتب فرماندهی و فرمانبری استوار بوده است. در واقع، می‌توان از ویژگی‌های ساختار قدرت سیاسی دوران سلطنت محمدرضا شاه به غیررسمی بودن سیاست، اعطای مناصب براساس میزان اطاعت از شاه، نه شایستگی و لیاقت، وابستگی به ارتش و قدرت سرکوب، اتکا به درآمدهای نفتی و رانتیر بودن دولت، فضای بسته‌ی سیاسی و به‌طورکلی وجود ساختار فرهنگ ناسالم سیاسی اشاره داشت (اللهی‌زاده، جباری، ۲۰۱۴: ۴۵).

از جمله مسائلی که بر سیاست داخلی دوره پهلوی دوم تأثیر بسزایی داشت، سیاست حقوق بشر کارتر بود. روی کار آمدن کارتر با سیاست حقوق بشر به ریاست جمهوری آمریکا در شرایطی بود که مدت‌ها آمریکا به دلیل بحران واترگیت و جنگ ویتنام از وجهه عمومی خوبی در دنیا برخوردار نبود و لازم بود در سیاست‌های خارجی خود کمی تجدیدنظر نماید (اسدی، ۲۰۱۲: ۱۳۲). سیاست حقوق بشر کارتر و در پی آن سیاست آزادسازی فضای سیاسی در ایران باعث شد با وجود تلاش شاه بر این که روند آزادسازی آرام صورت گیرد، اعتراض مردم سرعت بیشتری به خود گرفت (نجاتی، ۲۰۰۵، ج ۲: ۲۱). سیاست حقوق بشر کارتر این تصور را در داخل ایران رواج بخشید که رویه گذشته واشنگتن مبنی بر حمایت بی‌قید و شرط از شاه تغییر کرده و کارتر، شاه را برای انجام اصلاحات در ساختار سیاسی زیر فشار قرار داده است این گونه بود که بر روحیه مخالفان تقویت شد و تصویر شکست‌ناپذیری شاه از بین رفت (میلانی، ۲۰۰۸: ۲۰۶). امام خمینی(ره) در واکنش به آزادی‌سازی زندانیان در مرداد ماه ۱۳۵۶، در پیامی اعلام کردند: «کنون

به واسطه اوضاع داخلی و خارجی و انعکاس جنایات رژیم در مجامع و مطبوعات خارجی فرصتی است که باید مجامع علمی و فرهنگی و رجال وطن خواه و دانشجویان خارج و داخل و انجمن های اسلامی در هر جا است بی درنگ از آن استفاده کنند و بی پرده به پا خیزند» (انصاری، ۲۰۰۸: ۸۶).

در پاییز ۱۳۵۶، مخالفان بر شدت عمل خود افزودند. کریم سنجابی از اعضای جبهه ملی اذعان دارد در سایه باز شدن فضای سیاسی، طیف های مخالف فعالیت های خود را آغاز کردند (سنجابی، ۲۰۰۲: ۳۱۲-۳۱۱). تا اواخر آبان ۱۳۵۶، تظاهرکنندگانی که دستگیر می شدند، به زودی تیرته شده و این رویه باعث کاهش قدرت و ابهت ساواک در نزد مردم شد. بدین ترتیب، ثابت شد که سیاست تعدیل نظارت و گسترش فضای باز سیاسی نه یک مسکن سیاسی بلکه محرکی نیرومند بوده است (آبراهامیان، ۲۰۱۸: ۶۲۳-۶۲۲). به طور کلی ایجاد فضای باز سیاسی در ایران در نهایت به واسطه شرایطی که به وجود آورد، به روند سقوط محمدرضا پهلوی کمک فراوانی نمود. چرا که ماهیت سیاسی و شکل حکومتی رژیم پهلوی نیز به گونه ای بود که علی رغم تغییر و تحولات اقتصادی و اجتماعی، از نقطه نظر سیاسی کمترین تحولی در آن روی نداده بود (زیباکلام، ۲۰۰۱: ۱۴۱). از این رو وی تنها به دلیل فشارهای روانی ناشی از سیاست حقوق بشری کارتر اقدام به آزادسازی فضای سیاسی ایران نمود.

اما پیش از آن که دولت کارتر بتواند یک استراتژی نوین جهانی را تنظیم کند، یا حتی یک رهیافت نوین را درباره ی ایران در پیش گیرد، نخستین نشانه های انقلاب ایران نمایان شده بود (گازبورسکی، ۱۹۹۴: ۲۲۸-۲۲۷). این نشانه ها که گسترش نارضایتی های عمومی در داخل کشور را نشان می داد، شرایطی را به وجود آورد که محمدرضا شاه مجبور به شنیدن «صدای انقلاب مردم» گردید.

موانع تحقق حقوق شهروندی در دوره پهلوی دوم

در این بخش تلاش می شود تا با استفاده از مؤلفه های حقوق شهروندی ترنر (شهروندی، هویت، منابع و اجتماع) موانع تحقق حقوق شهروندی در دوره پهلوی دوم بررسی شود. شهروندی علاوه بر برخورداری حقوق، وظایف، تکالیف و مسئولیت های اخلاقی سیاسی - اجتماعی برابر و همگانی اعضای جامعه با ایجاد یک فرصت حقوقی، یک هویت فرهنگی ایجاد می کند که همان هویت سیاسی برای شهروندان است.

شهروندی

شهروندی وضعیتی است که حق افراد را برای برخورداری از حقوق و مسئولیت جمعی شهروندان، که اداره ی با ثبات امور بر آن ها مبتنی است، به رسمیت شناخته می شود (زارع شاه آبادی و همکاران، ۲۰۱۸: ۹۸). در سال های بعد از سقوط رژیم رضاشاه، ساخت دولت پهلوی گرفتار نوعی وقفه، پراکندگی و گسست گردید. در نتیجه این وقفه و گسست، مراکز و کانون های قدرت که در دوران استبداد رضاشاهی سرکوب شده بودند به درجه ای از آزادی و استقلال نسبی دست یافتند که این امر به نوبه ی خود موجب پیدایش

میزانی از رقابت، مشارکت سیاسی و پلورالیسم^۱ در جامعه و نیروهای اجتماعی آن شد (بشیریه، ۲۰۱۴: ۳۷). اما به دلیل آن که اقدامات محمدرضا شاه در جهت مدرن ساختن جامعه سنتی ایران بدون نقش آفرینی مردم در ساحت سیاسی اجتماع بود در نتیجه موجب غفلت حکومت از اهمیت نیروهای اجتماعی و جامعه مدنی گردید و نسبت به مردم و جامعه احساس بی‌نیازی کرد.

پهلوی دوم در ادامه فرآیند ایجاد وحدت ملی و بازسازی دوباره دولت مطلقه به کمک ارتش، با افزایش درآمدهای نفتی، دیوان سالاری متمرکز، اقدام به انجام اصلاحات ارضی و حذف نظام ارباب - رعیتی نمود، همچنین با گسترش وسایل ارتباط جمعی و رفاه عمومی منجر به افزایش غیرمنطقی سطح انتظارات عمومی از دولت و مهاجرت بی‌رویه روستاییان به شهرها و ظهور پدیده جدید حاشیه‌نشینی شد که در نهایت، به افزایش تقاضای مردم برای مشارکت در تعیین سرنوشت جمعی خود انجامید (نقیب‌زاده، ۲۰۰۷: ۱۸۴). در مجموع اقدامات وی پیامدهای سیاسی، تنش‌ها و بحران‌های اجتماعی فرهنگی خاصی به دنبال داشت از جمله: بروز نارضایتی روشنفکران از اشرافیت‌گرایی و استبداد مطلقه، نفوذ زمین‌داران و سرمایه‌داران در نهادهای تصمیم‌گیری، حذف الگوهای سنتی زندگی جمعی، ایجاد رعب و وحشت در جامعه، سرکوب نظامی احزاب، اصناف، سازمان‌ها و اتحادیه‌های کارگری، ممنوعیت ترویج ایدئولوژی‌های رقیب مذهبی و غیرمذهبی، برپایی دادگاه‌های نظامی برای سرکوب و قلع و قمع مخالفان رژیم و ممنوعیت فعالیت‌های سیاسی که در نهایت بسترسازی و تقویت زمینه‌های شهروندی را به بن‌بست کشاند (توسلی، نجاتی حسینی، ۲۰۰۴: ۴۶). در واقع انسداد توسعه سیاسی عصر پهلوی منجر شد تا توسعه اقتصادی نیز اثرات مخربی بر جامعه داشته باشد.

به‌طور کلی می‌توان گفت که رژیم پهلوی اگرچه به ظاهر سلطنتی مشروطه بود؛ ولی با تلاش برای خود مختاری از طبقات جامعه و سرکوب ارزش‌ها و هنجارهای سنتی جامعه در واقع پایه‌های مشروعیت خود را نابود می‌کرد. پهلوی دوم که نتوانست با ایجاد ائتلافی با طبقات بالا در راه نوسازی گام نهد، توسعه‌ی صنعتی را به‌گونه‌ی ناقص و نیم‌بند به پیش برد، و بنابراین گذشته از آن که یک طبقه صنعتی مستقل شکل نگرفت، نیروهای سنتی در بازارهای شهری، طبقه متوسط نوپا و نیز روحانیون برضد آن وارد صحنه شدند. در سطح اجتماعی و فرهنگی، اقشار سنتی نیز در برابر رژیم ایستادگی کردند. همچنین، دولت به سبب حمله به ارزش‌های سنتی اسلامی و پشتیبانی از سرمایه‌داری مدرن و دو قطبی شدن اجتماع از نظر اقتصادی و سیاسی مورد انتقاد و حتی نفرت قرار گرفت. روشنفکران مذهبی، روحانیون سنتی و حتی پاره‌ای از سکولاریست‌ها در برابر ایدئولوژی دولت احساس بیگانگی می‌کردند (دلیرپور، ۲۰۰۵: ۴۹). بنابراین ناتوانی دولت در فراهم کردن انتظارات جامعه و شهروندان موجب آن شد تا شهروندی در این دوره به سرانجام نرسد.

هویت

هویت شامل سه سطح فردی، جمعی (اجتماعی) و ملی می‌باشد و هویت ملی به تعبیری فراگیرترین، بالاترین و مشروع‌ترین سطح هویت است (جنکینز، ۲۰۰۲: ۵). به طوری که همه افرادی که دارای تابعیت کشوری باشند، هویت ملی مربوط به آن کشور را دارند. از شاخصه‌های هویت ملی برابری انسان‌هایی است که عضویت یک دولت ملی را پذیرفته‌اند. به عبارت دیگر مفهوم حقوق شهروندی رابطه تنگاتنگی با هویت ملی دارد.

برهمن مبنای پهلوی دوم با اتخاذ سیاست توسعه بر پایه‌ی هویت ترویجی حاکمیت مبتنی بر دو اصل غرب‌گرایی و ناسیونالیسم سلطنتی با نگاهی عرفی به موضوعات اجتماعی - فرهنگی ایران، زمینه را برای شکاف بیشتر و دوگانگی شدیدتر میان حاکمیت و جامعه فراهم آورد. این گفتمان به تحولات انقلابی و اعتراضی منجر شد که پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷، برآیند این تعارضات ساختاری بین حاکمیت و جامعه در ایران بود (کدی، ۱۹۹۶: ۳۴۹-۳۴۵). در دوره‌ی پهلوی دوم به دلیل عدم امکان ایجاد احزاب و نهادهای مدنی مستقل از دولت و شاه؛ ارزش‌ها، هنجارها و خواسته‌های جامعه به دولت منتقل نمی‌گردید. بنابراین علایق مشترک بین مردم، حکومت و اجماع همگانی در جامعه‌ی ایرانی وجود نداشت (علم، ۱۹۹۲: ۵۲۹). در مجموع گفتمان پهلوی دوم با تأکید بر مفاهیمی مانند توسعه و نوسازی، ناسیونالیسم ایرانی، مدرنیته، عقلانیت مدرن، سکولاریسم، به دنبال ایجاد هویتی جدید برای ملت و تضعیف هویت‌های پراکنده‌ی دوران پیش بود. بنابراین با ایجاد هویتی جدید و بیگانگی میان حوزه مدنی و سیاسی، موجب از خود بیگانگی جامعه مدنی و تعمیق شکاف میان دولت و ملت گردید و با عدم تعلق خاطر سیاسی - اجتماعی مردم به هویت یکپارچه، به عنوان شهروند یک جامعه تعریف نشدند.

اجتماع

همان‌طور که بیان شد، اجتماع را می‌توان دولت - ملت جامعه در نظر گرفت؛ یعنی زمانی که افراد به عنوان شهروند یک کشور تعریف می‌شوند ملزم به رعایت حقوق و تعهدات اجتماعی و جامعه‌پذیر می‌شوند. همچنین با ورود به احزاب، گروه‌های سیاسی، انجمن‌ها و... در یک جماعت سیاسی دارای حقوق و وظایف سیاسی و فرهنگی می‌گردند. در این بخش اشاره‌ای به رشد سازمان‌های دولتی و غیردولتی، احزاب و انجمن‌ها و رابطه آنها را با اجتماعی شدن و جامعه‌پذیری شهروندان و گسترش سلطه بوروکراتیک در این دوره خواهیم داشت.

در طول ۵۳ سال سلطنت پهلوی، نظام دیوان‌سالاری هر روز گسترش یافت. ثبات سیاسی عصر پهلوی اول نشان دهنده اصلاحات دامنه‌دار در اداره امور عمومی کشور شد. در دوره محمدرضا شاه، ضرورت مداخله دولت در رفع نیازهای جامعه و گسترش حدود وظایف دولت‌ها، ایجاد سازمان‌های وزارتی جدید را ایجاب می‌کرد، به طوری که تعداد آنها در زمان صدارت امیرعباس هویدا به ۲۰ وزارتخانه رسید (شجیعی، ۱۹۹۳: ۲۱۱-۱۹۹). ساختار قدرت سیاسی با حضور ارتش و نیروهای اطلاعاتی، دیوانسالاری و احزاب با

دو شیوه نظارت-کنترل و سرکوب نقش خود را در جامعه ایفا کرد و با سرکوب هرگونه اظهار عقیده مخالف، موجب شد طیف‌های مختلف معترض با روی آوردن به فضا‌های دیگر زمینه اتحاد مخالفان و بروز ناراضی‌گری گسترده را فراهم کنند (الهی‌زاده، حیاری، ۲۰۱۴: ۴۰). همچنین در طول سال‌های پس از کودتای ۱۳۳۲ تا آستانه انقلاب سال ۱۳۵۶، بودجه نظامی دوازده برابر شد و سهم آن در بودجه کل کشور از ۲۴ به ۳۵ درصد افزایش یافت. همچنین شمار نیروهای نظامی از ۱۲۷۰۰۰ نفر به ۴۱۰۰۰۰ نفر رسید، به طوری که از لحاظ تعداد نفرات، مرتبه پنجم را در جهان به خود اختصاص داد (سیف‌اللهی، عبداللهی، ۲۰۱۰: ۱۰۹). در این دوران نظام سیاسی، برای نهادینه‌سازی خود پیوسته به تقویت بوروکراسی‌های متعدد نظامی و مدنی پرداخت و عرصه‌ی سیاست بیشتر در قالب شوراهای کنترل‌کننده دستگاه دیوانی قابل رؤیت شد. در واقع، نهاد سازی دولت محمدرضا شاه برآیند ادغام قدرت اجرایی بوروکرات‌های نظامی و غیرنظامی بود که از آسیب‌پذیری دولت در برابر تقاضاهای محلی و گروه‌های فشار به میزان زیادی می‌کاست. در همین راستا دولت از طریق نخبگانی که در رأس خدمات عمومی، بانک‌های ملی شده، شرکت‌های مختلط دولتی، خصوصی و غیره گماشت؛ سلطه‌ی بوروکراتیک خود را بر حیات اجتماعی و سیاسی جامعه تضمین نمود (رهبری، ۲۰۱۲: ۳).

از دیگر شاخصه‌های شهروندی اجتماعی، رشد شهری شدن می‌باشد. نتیجه‌ی گذار از ساختار اقتصاد کشاورزی و دامپروری به صنعتی مدرن از نتایج اصلاحات از بالا بود که پایه‌های اقتصادی جامعه ایلات کشور را در نوردید. این اصلاحات در شرایطی صورت گرفت که در اوایل حکومت رضاشاه، حدود ۸۰ درصد جمعیت ایران در روستاها زندگی می‌کردند (شفیعی، ۲۰۰۷: ۱۰۲). اجرای این اصلاحات موجب عدم توجه کافی فئودال‌ها گردید و به کاهش سطح محصولات کشاورزی منجر و به تبع آن واردات افزایش و بیکاری را به دنبال داشت. تضعیف بخش کشاورزی و بیکاری بخش بزرگی از کشاورزان که تحت تأثیر سیاست‌هایی چون اصلاحات ارضی صورت گرفت، بسیاری از روستاییان و کشاورزان بیکار به سمت شهرهای بزرگ هجوم آوردند (بهنود، ۱۹۹۸: ۵۱۰). در نتیجه باعث ایجاد فاصله طبقاتی، افزایش جمعیت شهرها و فقیرتر شدن مردم شد.

شاخصه دیگر اجتماع، گسترش تعلیم و تربیت در سطح جامعه می‌باشد. بنابر آمار، در سال ۱۳۵۵، جمعیت ۱۵ سال و بالاتر حدود ۱۸/۷ میلیون نفر بوده است. وجود ۶/۷ میلیون نفر با سواد در سال ۱۳۵۵ در گروه سنی ۱۵ سال و بیشتر، نشان می‌دهد آمار باسوادی در این رده سنی تنها ۳۵/۹ درصد بوده است. این شاخص نشان دهند این است که بیش از ۶۴ درصد جمعیت ۱۵ ساله در سال ۱۳۵۵ بی‌سواد مطلق بوده‌اند. در همین سال جمعیت مردان ۱۵ سال و بیشتر ایران حدود ۹/۵ میلیون نفر ثبت شده است. که از این تعداد ۴/۵ میلیون یعنی حدود ۴۷/۹ درصد با سواد بوده‌اند. این شاخص بیان‌گر آن است که در سال ۱۳۵۵ بیش از نیمی از مردان ۱۵ سال محروم از سواد بوده‌اند. در همین سال، جمعیت زنان برابر ۹/۲ میلیون نفر و تعداد باسوادان ۲/۲ میلیون نفر بوده است که نشان‌دهنده ۲۴ درصد میزان باسوادی در این

قشر می‌باشد (مرکز آمار ایران^۱، ۱۹۷۶). این آمار حاکی از آن است که در طی حکومت پهلوی دوم به‌رغم تلاش وی برای نوسازی و تلاش برای مقابله با بیسوادی، در حوزه آموزش همگانی توفیق چندانی نیافت.

دسترسی به منابع

از شرایط تحقق شهروندی دسترسی به منابع اعم از اقتصادی، فرهنگی و سیاسی در جامعه می‌باشد. در بُعد اقتصادی دوران پهلوی دوم، دولت با استفاده از نیروی اقتصادی و سیاسی برای دگرگونی روابط اجتماعی جامعه اقدام به تقویت بخشی از بورژوازی وابسته به‌عنوان پایگاه اجتماعی خود نمود. ورود درآمدهای نفتی به اقتصاد منجر به افزایش پایه‌های قدرت حکومت گردید، بدین جهت که با افزایش قیمت نفت حکومت توانایی ایجاد تحول در کیفیت برنامه‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی را به‌دست آورد. ثروت به‌دست آمده از افزایش قیمت نفت، موجب تقویت ارتش و دیوان سالاری شد و با وقوع جنگ اعراب و اسرائیل عرصه بین‌الملل با افزایش شدید قیمت نفت در بازارهای بین‌المللی روبه‌رو شد. وزرای اوپک قیمت نفت خام سبک عربی در سال ۱۳۵۱ را به ۱۱/۶۵ دلار در هر بشکه افزایش دادند. در حالی که در قرارداد ۱۳۴۹ قیمت هر بشکه نفت ۲/۱۸ دلار بود. در نتیجه درآمد نفت ایران از ۱/۱ میلیارد دلار در سال ۱۳۵۰ به رقم ۲۱/۴ میلیارد دلار رسید (فردوست، ۱۹۹۲، ج ۱: ۴۲۷). تکیه دولت بر درآمدهای نفتی موجب شد تا ایران در دولت پهلوی به‌عنوان یک دولت رانتی شناخته شود. بر اساس نظریه دولت رانتیر، مهم‌ترین پیامد استقلال دولت رانتی از جامعه، بی‌نیازی آن از منابع داخلی درآمد است. دولت رانتی با عدم دریافت مالیات از جامعه، هیچ‌گونه تعهدی برای اعطای دموکراسی و حق مشارکت به مردم در خود احساس نمی‌کند و در نهایت مردم تقاضای کمتری برای مشارکت دارند (شکاری، ۲۰۰۰: ۸۸). بنابراین حق شهروندی نیز برای آنها ایجاد نمی‌گردد.

در بُعد سیاسی در این دوره با باز شدن ناگهانی فضای خفقان، بار دیگر رجال و سیاستمداران کهنه کار شروع به صف‌بندی از طرق مختلفی نظیر راه‌اندازی حزب؛ تشکل، انجمن، روزنامه و... در مقابل یکدیگر و حکومت حاکم کردند (نادری باب‌اناری، ۲۰۰۹: ۴۳). از اواخر سال ۱۳۵۴، اولین اعتراضات خارجی به وضعیت حقوق بشر، شکنجه زندانیان و نقض حقوق مدنی، از سوی سازمان عفو بین‌المللی، کمیسیون بین‌المللی قضاوت و کمیسیون بین‌المللی حقوق بشر وابسته به سازمان ملل، به رژیم شاه صورت گرفت (نجاتی، ۲۰۰۵، ج ۲: ۱۷). در آبان سال ۱۳۵۵، کارتر به ریاست جمهوری آمریکا رسید. گزارش‌های مختلفی در زمینه وضعیت بد حقوق بشر در ایران از سوی دولت کارتر منتشر شد. دفتر حقوق بشر وابسته به وزارت امور خارجه، به اعمال ساواک انتقاد و وضعیت حقوق بشر در ایران را در حد بد ارزیابی کرد (لوئیس، لندن، ۱۹۸۴: ۴۴-۴۳). هواداری دولت جدید آمریکا از اصول حقوق بشر، این باور را در میان گروه‌های اپوزوسیون تقویت کرد که شاه، به توصیه و دستور واشنگتن، مجبور به رعایت حقوق بشر در

ایران شده است (نجاتی، ۲۰۰۵، ج ۲، ۴۴). به عقیده اطاعت روی کار آمدن کارتر و سیاست حقوق بشر وی به طور مستقیم در شکل‌گیری فضای باز سیاسی در ایران نقش داشت (اطاعت، ۲۰۰۹: ۴). در نتیجه با آزاد سازی فضای سیاسی در اواخر دوران پهلوی حرکت‌های اعتراضاتی پیوسته شد و موجب تقویت قوای اپوزیسیون گردید.

در زمینه ایجاد احزاب سیاسی، داده‌ها حاکی از آن است که در فاصله بین سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ حدود یکصد حزب سیاسی تأسیس شد. مجلس شورای ملی در این دوران شاهد تشکیل فراکسیون‌هایی مانند فراکسیون ملی، میهن، آذربایجان، عدالت و... بود که ریشه در احزابی مانند حزب ایران، حزب توده، حزب عدالت، حزب استقلال، حزب میهن، حزب هم‌همان، حزب اتحاد، حزب وطن، حزب زحمت‌کشان، حزب ملت ایران، حزب پان ایرانیست، جبهه ملی، حزب دمکرات ۱۳۴۰ و... داشت. با کودتای انگلیسی-آمریکایی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بر علیه دولت ملی مصدق دوره انسداد سیاسی و حاکمیت مجدد استبداد بر ساختار سیاسی ایران حاکم گردید. با وجود آن که بعد از کودتا هیچ حزب سیاسی فعالیت رسمی و آشکار نداشت. اما تلاش شاه برای ایجاد یک شبه دموکراسی تصمیم به تأسیس دو حزب ملیون و مردم در سال‌های ۱۳۳۶ و ۱۳۳۷ گرفت (ثابتی و همکاران، ۲۰۱۸: ۴۶). در نهایت او نیز در سال‌های پایانی حکومت خود نتوانست آنچه را که از دموکراسی و فضای باز سیاسی مدنظر داشت پیاده کند. به‌ویژه، حزب رستاخیز و احزاب قبل از آن که وظیفه داشتند، نشان دهند مردم در سیاست داخلی حضور و اثر دارند با شکست روبه‌رو شدند (پهلوی، ۲۰۰۹: ۳۱۹-۳۱۷).

از سوی دیگر سانسور گسترده در این دوره موجب ایجاد شکاف بین حکومت و جامعه گردید. به‌طوری‌که دانشجویان خارج کشور تحت مراقبت شدید بوده و مطبوعات نیز آزادی خود را از دست دادند. در سال‌های ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۶ تعداد نشریات دولتی به ۴۶۳ عنوان رسید. محتوای این نشریات با فاصله گرفتن از مباحث سیاسی-اقتصادی تنها به برخی جنبه‌های خبری و اجتماعی می‌پرداخت (برزین، ۱۹۹۱: ۲۲). سانسور کتب و جراید نیز در طول این دوره به شدت انجام می‌گرفت. در فاصله ۱۳۵۷-۱۳۴۲ شدیدترین سانسور اعمال می‌شد و انتشار کتاب که تا ۱۳۴۰ رشد مثبتی داشت اما با روند نزولی آن تا ۱۳۴۹ به ۴۲۱۵ عنوان کتاب رسید و در هر یک از سال‌های ۱۳۵۳-۱۳۵۷ به ۲۰۰۰ عنوان کتاب تقلیل یافت (خسروی، ۱۹۹۹: ۱۷۰-۱۶۶). در نبود فضایی قانونی برای اظهار عقیده یا اعتراض به سیاست‌های حکومت، موجب شد تا معترضین با انتخاب فضاهای دیگر برای اعتراض فاصله خود را با حکومت بیشتر کنند و ارتش و ساواک نیز با ایجاد فضای امنیتی، جامعه را از بیان اعتراضات مسالمت‌آمیز ناامید کرد. به‌طور کلی، ساخت قدرت شخصی از شکل‌گیری جناح‌های میانه‌رو و مصالحه‌گر در چهارچوب نظام سیاسی جلوگیری کرد و به این دلیل امکان هرگونه سازش و مصالحه با مخالفان را منتفی ساخت و با اصرار بر حفظ قدرت، برآسیب‌پذیری رژیم افزود (عیوضی، ۲۰۰۶: ۱۶۲). از مصادیق بی‌ثباتی سیاسی در بسیاری از جوامع سیاسی اعتصابات است. به‌طوری‌که شمار اعتصابات عمده که در سال‌های ۱۳۳۴ تا ۱۳۳۶ از سه مورد تجاوز نکرده بود، به بیش از ۲۰ مورد در سال‌های ۱۳۳۶ تا ۱۳۴۰ افزایش یافت

(آبراهامیان، ۲۰۱۸: ۳۸۵). به گفته فوران، اعتصابات در طی ماه‌های مهر و آبان ۱۳۵۷ گسترش بیشتری یافت. کارکنان صنعت نفت، کارمندان ادارت دولتی، کارکنان راه‌آهن و پست، کارکنان بیمارستان‌ها، مطبوعات و کارگران بسیاری از کارخانه‌های سراسر کشور به اعتصاب پیوستند و تقاضاها ماهیت سیاسی پیدا کرده بود. معترضین و اعتصابگران خواستار آزادی مطبوعات و سرنگونی نظام پهلوی بودند (فوران، ۲۰۰۹: ۵۶۲). در بُعد فرهنگی حکومت پهلوی دوم در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ با رشد قابل توجه رشته‌های علوم انسانی در دانشگاه‌ها و افزایش چندبرابری دانشجویان آن مواجه شد. همچنین با تأسیس دانشگاه ملی ایران در سال ۱۳۳۹ و مؤسسه عالی سیاسی در سال ۱۳۵۰ که به دانشکده علوم سیاسی و اجتماعی تغییر نام یافت، موجب شد که با وجود نهادهای علوم انسانی و تربیت چندین هزار دانشجو با متون درسی غربی، نمی‌توانست با فرهنگ سیاسی سلطنت سازگار باشد (اسماعیلی، ۲۰۰۹: ۴۴). در نتیجه تحقق شهروندی که دسترسی به منابع اعم از اقتصادی، فرهنگی و سیاسی در جامعه می‌باشد در این دوره به‌طور کامل رخ نداد.

نتیجه‌گیری

به‌طور کلی در دوره پهلوی دوم روند دولت‌سازی از طریق گفتمان مدرنیسم مطلقه پیگیری می‌شد. این گفتمان مجموعه پیچیده‌ای از عناصر مختلف از جمله نظریه شاهی ایران، پاتریمونالیسم سنتی، گفتمان توسعه و نوسازی به شیوه مدرنیسم غربی، قانون‌گرایی و مردم‌گرایی بود. در این گفتمان بر اقتدارگرایی، اصلاحات از بالا، عقلانیت مدرنیستی، ناسیونالیسم ایرانی، مرکزیت سیاسی، مدرنیسم فرهنگی، سکولاریسم و توسعه صنعتی تأکید می‌شد.

پهلوی دوم تلاش نمود تا با اصلاح برخی سیاست‌های غلط پهلوی اول، همراهی توده، روشنفکران و روحانیون را با خود داشته باشد. دهه ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۰، با گسترش آزادی‌های سیاسی و اجتماعی به خصوص در عرصه مطبوعات و نشر کتب موجب باز شدن فضای سیاسی گشت. همراهی مردم با سیاست‌های دولتی به خصوص، ملی شدن صنعت نفت نشان می‌داد مردم در عرصه‌های سیاسی حضور فعال دارند. اما پس از کودتای ۱۳۳۲ و سال‌های پس از آن پهلوی با همان سیاست‌های نوسازی اما با حضور پررنگ غربی‌ها به‌ویژه آمریکا بود. حمایت دولت‌های غربی به‌ویژه آمریکا و نقش برجسته این کشور در سیاست‌های داخلی ایران موجب شد تا حکومت پهلوی دوم نیز به سرایش دیکتاتوری و استبداد وارد شود؛ که سیاست حقوق بشر کارتر یکی از این دست موارد بود.

از این دوره به بعد شاه تلاش نمود با تمرکز قدرت، کانون‌های مخالف اقتدارگرایی خود را از سر راه بر داد. با ملی شدن نفت و سرازیر شدن پول نفت، پایگاه‌های قدرت وی نیرومندتر گردید. در این سال‌ها حکومت روز به روز اقتدارگراتر می‌گردید و تلاش کرد تا هرج و مرج‌های سیاسی را با ایجاد فضای بسته بکاهد. اگرچه تا سال ۱۳۴۲ سرشت خودکامه به خود نگرفته بود اما بعد از وقوع رخداد‌های ۱۳۴۲ و

بحران‌های اقتصادی و خفقان سیاسی پس از کودتا ۱۳۳۲، زمینه‌های اعتراضات مردمی فراهم شد و موجب شد تا بازهم فضایی برای فعالیت‌های سیاسی، هر چند محدود باز شود. می‌توان گفت که محمدرضا شاه نتوانست انسجام ملی و هویت ملی میان آحاد جامعه را برقرار سازد. همان‌طور که در این نوشتار بررسی شد بررسی حکومت پهلوی دوم نشان می‌دهد که فرآیند حقوق شهروندی در این دوره به علت قدرت زدایی دین در ساحت جامعه، بی‌توجهی به سازماندهی احزاب و سیستم تک حزبی و محدود شدن دایره قدرت که نقش جامعه مدنی را در حکومت تضعیف کرد، ناکام ماند. همچنین به علت ماهیت استبدادی دولت‌های پهلوی حرکتی به سوی تحقق حقوق شهروندی سیاسی - حقوقی صورت نگرفت.

از سال ۴۲ تا ۵۷ با رشد اندیشه‌های چپ‌گرا و همچنین روشنفکری دینی باعث شد تا دستگاه حکومتی با سرکوب اعتراضات و زندانی کردن معترضین سیاست‌های خود، راه را بر تحقق حقوق شهروندی ببندد. با روی کار آمدن جیمی کارتر در آمریکا و شعار وی مبنی بر رعایت حقوق بشر، شاه نیز به ناچار تحت فشار سازمان‌های بین‌المللی تصمیم به ایجاد فضای باز سیاسی گرفت. به‌وجود آمدن چنین فضایی پس از سال‌ها سرکوب و زندانی کردن فعالان و کنشگران سیاسی، موجب ایجاد تکاپوی گسترده و بروز اعتصابات پراکنده با رنگ و بوی صنفی - رفاهی در کشور شد. اما از طرفی سیاست حقوق بشر کارتر تأثیر دوسویه‌ای داشت. از یک سو با ایجاد فضای باز سیاسی موجب شد تا حساسیت دولت بر بخشی از مخالفین کمتر شود و آزادی زندانیان سیاسی سبب تجدید قوای مخالفین شد. اما از سوی دیگر از نظر انقلابیون تمرکز حکومت بر اعلامیه حقوق بشر بیشتر جنبه‌ی نمایشی داشت و معتقد به برگرفته شدن این اعلامیه از الگوهای غربی بودند. که در نهایت به دلیل انسداد سیاسی ایجاد شده در طول سال‌ها و بی‌توجهی به انسجام ملی موجب شد تا با شکاف به‌وجود آمده میان دولت و ملت، تحقق شهروندی ناکام بماند و همچنین بی‌توجهی حاکمان بر اعتراضات و جنبش‌های مدنی به انقلاب منجر شد.

به‌طور کلی در این دوره اصلاحات ناموفق مقامات دولتی، ضعف دولت مرکزی، اعتراضات اجتماعی و جنبش‌ها و حرکت‌های انقلابی باعث کندی روند حرکت به سوی ایجاد دولت مدرن گردید. از سوی دیگر هویت‌سازی در دوران پهلوی در چارچوب ناسیونالیسم ایرانی و عرفی‌گرایی ناشی از ضرورت‌های حقوق شهروندی شتاب گرفت. که این شتاب در بروز نارضایتی‌ها علیه دولت پهلوی و سرانجام انقلاب ۱۳۵۷ تأثیرگذار بود.

References

- Abdulsamadi, Mahbubeh; Safiri, Khadijeh; Mousavi, Yaqub (2017). "Explaining the attitude towards citizenship rights of women in Tehran city based on social and cultural capitals", *urban sociological studies (urban studies)*, volume 7, number 24: 102-65. (In Persian)
- Abrahamian, Yervand (2018). *Iran between two revolutions: an introduction to the sociology of contemporary Iran*, translated by Ahmad Golmohammadi and Ebrahim Fattahi Valilaei, twenty-seventh edition, Tehran: Nashrani. (In Persian)
- Akbaranjad, Mehdi (2013). "Article on citizenship rights, first part", *cultural engineering monthly*, number eight. (In Persian)
- Alam, Asadullah (1992). *My Conversations with the Shah, Secret Memoirs of Asadullah Alam*, translated by the translation group of New Design Publications, Volume II, Tehran, New Design. (In Persian)
- Ansari, Hamid (2008). *Hadis Bidari*, 34th edition, Tehran: Imam Khomeini Editing and Publishing Institute. (In Persian)
- Asadi, Fariba (2012). "Examination of the origin of Carter's human rights policy and its effects in Iran", *Historical Studies Quarterly*, No. 36, spring 2011: 115. (In Persian).
- Avari, Peter (1992). *Iran's contemporary history: from the coup d'etat of August 28, 1332 to land reforms*, volume three, translated by Mohammad Rafiei Mehrabadi, second edition, Tehran: Ataei Publications. (In Persian)
- Bahrami, Vali; Niazi, Mohsen; Mousavi, Seyyed Mohsen; Sohrabzadeh, Mehran (2019). "An analysis of citizenship culture and factors affecting it (case study: Lorestan province)", *Iranian Social Studies Journal*, spring, 13th volume - number 1: 31-59. (In Persian)
- Barzin, Masoud (1991). *Analysis and statistical analysis of Iranian press (1315-57)*, Tehran: Behjat. (In Persian)
- Bashirieh, Hossein (2014). *Social Contexts of the Iranian Revolution*, translated by Ali Ardestani, Tehran: Negahe Moaser. (In Persian)
- Behnoud, Masoud (1998). *From Seyyed Zia to Bakhtiar*, 7th edition, Tehran: Badragh Javadan Publications. (In Persian)
- Dalirpour, Parviz (2005). "State-building crises and development strategy in Iran", *Economic-Political Journal*, numbers 217 and 218: 40-53. (In Persian)
- Digar, Jean-Pierre, Ocard, Bernard, Richard, Yan (1999). *Iran in the 20th century*, translated by Abdolreza Mahdavi, second edition, Tehran: Alborz Publishing. (In Persian)
- Elahizadeh, Mohammad Hassan; Hayari, Habib (2014). "The political power structure of Pahlavi II and its impact on the emergence of the Islamic Revolution", *Research in History*, spring 2013, No. 14: 25-50. (In Persian)
- Esmaeli, Hamidreza, (2009). "Political culture of the ruling body in the second Pahlavi period", *Historical Studies Quarterly, Institute of Political Studies and Research*, No. 26: 27-65. (In Persian)
- Etaat, Javad (2009). "Iran and America: Confrontation or Interaction?", *Political-Economic Information Monthly*, 23rd year, 11th and 12th issues, March and September, pp 4-9. (In Persian)

- Eyvazi, Mohammad Rahim (2006). *Sociology of opposition in Iran*, Tehran: Qoms. (In Persian)
- Fardoost, Hossein (1992). *The Rise and Fall of the Pahlavi Monarchy, Memoirs of Former General Hossein Fardoost*, 4th Edition, Volume 1, Tehran: Information. (In Persian)
- Fathi, Marzieh and Mutlaq, Masoumeh (2016). "Sociological survey of the awareness of citizenship rights among Kurdistan University students", *Sociological research*, year 10, number 1: 61-79. (In Persian)
- Fathi, Soroush; Mokhtarpour, Mehdi (2011). "Urban development and citizenship rights", *Iranian Journal of Social Development Studies*, third year, fourth issue, fall, pp. 89-105. (In Persian).
- Foran, Jan (2009). *Fragile Resistance: The History of Iran's Social Developments from the Safavid Period to the Years After the Islamic Revolution*, translated by Ahmad Tadayon, Tehran: Rasa Cultural Services Institute, 9th edition. (In Persian)
- Gasiowski, Mark J. (1994). *American Foreign Policy and the king*, translated by Jamshid Zanganeh, Tehran: Rasa Cultural Services Institute. (In Persian)
- Glenn, E. N. (2011). "Constructing citizenship: Exclusion, subordination, and resistance". *American Sociological Review*, 76(1): 1-24.
- Hesam, Farahnaz (2005). "Citizenship Identity", *Municipalities Monthly*, 51, Fifth Year; 10-13 (Persian).
- In Persian)
- Iran Statistical Center (1976). "statistical yearbook of the country", published in: www.amar.sci.org.ir
- Ivanov, Mikhail Mikhaylovich Ippolitov (1977). *Iran's Modern History*, translated by Hoshang Tirani and Hassan Ghaempanah, Tehran: Hezbe Todeh. (In Persian)
- Jenkins, Richard (2002). *Social Identity*, translated by Toraj Yarahamdi, Tehran: Shirazeh Publications. (In Persian)
- Keddei, Nikki.R (1996). *The Roots of the Iranian Revolution*, translated by Abdul Karim Govahi, Tehran: Qalam. (In Persian)
- Khosravi, Fariborz (1999). *Censorship: An Analysis of Book Censorship in the Second Pahlavi Period*, Tehran: Nazar Publishing and Research Cultural Institute. (In Persian)
- Ledin, Michael; Lewis, William (1984). *Carter and the fall of the Shah (first-hand account)*, translated by Nasser Irani, third edition, Tehran: Amirkabir. (In Persian)
- Milani, Mohsen (2008). *The Formation of the Islamic Revolution*, translated by Mojtaba Attarzadeh, fifth edition, Tehran: Gam Nu Publications. (In Persian).
- Naderi Bab Anari, Mahdi (2009). "The Paradox of Political Parties in the Second Pahlavi Era (2010-1357)", *Political Behavior*, summer and fall 2018, No. 24 and 25: 27-46. (In Persian)
- Naqibzadeh, Ahmad (2007). *Modern Government in Iran*, in the book *Modern Government by Hossein Afzali*, Qom: Mofid University. (In Persian)
- Nejati, Gholamreza (2005). *Iran's twenty-five-year political history*, (from the coup to the revolution), volume 2, seventh edition, Tehran: Rasa Cultural Services Institute. (In Persian).

- Nowrozi, Kambiz (2006). "Right of citizenship, joint responsibility of the nation-state", *publication Monthly Name*, number 53. (In Persian)
- Pahlavi, Mohammad Reza (2009). *Response to History*, translated by Shahriar Makan, 10th edition, Tehran: Alborz Publishing. (In Persian)
- Perlaf, Jamiz (1992). *Shadows of Power*, translator: Karim Mirzaei, Tehran: Rasa Cultural Services Institute. (In Persian).
- Qhazi Shariat Panahi, Seyyed Abolfazl (2019). *Constitutional Rights and Political Institutions*, Chapter 15, Tehran: Mizan. (In Persian)
- Rahbari, Mehdi (2012). "Comparative study of authoritarian bureaucratic government theory with Iran of the De Pahlavi era (1332-1342)", *Mazandaran University Law and Political Science Journal*, spring and summer 2013. (In Persian)
- Rahmati, Hossein (2005). *Citizenship Rights, first edition*, Qom: Negin Publishing.
- Rasooli, Mohammad Reza (2011). "You were Alive, Good. A Comparative Study of the Press and Radio and Television in Dissemination of Citizenship Rights (Case Study: Tehran Citizens)". *Quarterly Journal of the Iranian Association for Cultural Studies and Communication*, Year 6, N 21: 42-51. (Persian)
- Sabeti, Manouchehr; Vosoqhi, Mansour; Mohseni Tabrizi, Alireza (2018), "Investigation of obstacles to the formation of a party system in the context of social development and the structure of the political culture of Iran between two revolutions (constitutional to the Islamic revolution)", *Journal of Social Development Studies of Iran*, 10th year, number 4, fall, 2017: 37-49. (In Persian)
- Sanjabi, Karim (2002). *Political memoirs of Dr. Karim Sanjabi*, first edition, Tehran: Contemporary Voice. (In Persian)
- Seifullahi, Saifullah; Abdollahi, Hossein (2010). "Contexts and social obstacles of the formation and expansion of civil society in Iran from the constitutional revolution to 2010", *Journal of Contemporary Sociology*, second year, issue 4, fall 2019: 97-120. (In Persian)
- Shafiei, Hassan (2007). "The rise and fall of Ili's policies on the threshold of modern state-building in Iran", *Domestic Policy Journal*, No. 2: 97-121. (In Persian)